

سیاست‌های فضایی شهری و وضعیت محله‌های فرودست

(اتنوگرافی نهادی محله‌های آقازمان، قطارچیان، جورآباد و کورآباد شهر سنندج)

مسعود بیننده^۱

جهانگیر محمودی^۲

علی سنائی^۳

چکیده

مطالعه محلات فرودست شهری سنندج به‌مثابه بخشی از فضاهای شهری می‌باشند که در طی یک فرایند تولید و تفکیک فضایی به شکل ویژه‌ای برساخت یافته‌اند. به‌طور کلی، آنچه مشخصاً مفروضه این پژوهش را تشکیل می‌دهد، تولید فضای اجتماعی از طریق سیاست‌های فضایی ناکارآمد شهری است که کم‌وبیش حق به شهر شهروندان را با چالش مواجه نموده است. برای گردآوری داده‌ها از روش اتنوگرافی نهادی استفاده شده است، بر این اساس، با ۳۶ نفر از ساکنان محله‌های مورد پژوهش شهر سنندج مصاحبه شده است و سعی بر آن بوده که تم‌ها و مقولات بنیادی‌ای در پیوند با سیاست‌های فضایی و حق به شهر استخراج گردند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نموده‌های فضایی سیاست‌گذاری شهری از جمله عدم سیالیت فضایی، عدم مرکزیت فضایی، نبود خودگردانی فضایی و.. حق به شهر شهروندان را ضایع نموده و عدالت فضایی را با مسئله مواجه می‌نمایند. این نابرابری‌های فضایی و تداوم پیمال شدن حق به شهر شهروندان و کاربران فضاهای محلات طردشده ضرورت بازنگری در سیاست‌های مزبور و ارائه‌ی سیاست‌های جایگزین را ایجاب می‌کند. سیاست‌هایی که با اتکا به حق به شهر شهروندان و حق سکونت‌گاه آنان، از تقلیل کلیت و یکپارچگی شهری به ماکت و فضایی انتزاعی برای کنترل و ابژه‌سازی شهروندان جلوگیری نماید و فرایند تولید فضای شهری در راستای تحقق عدالت فضایی را در پیش گیرد.

واژگان کلیدی: سیاست‌های فضایی، حق به شهر، اتنوگرافی نهادی، محله‌های فرودست شهری، عدالت فضایی.

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۳/۰۸ - 2020/05/28

پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۶/۲۵ - 2020/09/15

۱- دکتری جامعه‌شناختی، مدیر پژوهشی پژوهشکده کردستان‌شناسی دانشگاه کردستان، سنندج، ایران masoud.binandeh@yahoo.com

۲- کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه کردستان، سنندج، ایران j.mahmoudi91@gmail.com

۳- کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه کردستان، سنندج، ایران karzan.sanaei68@gmail.com

۲- کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه کردستان، سنندج، ایران

۳- کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه کردستان، سنندج، ایران

مقدمه و بیان مسئله

سیطره‌ی نظام سرمایه‌داری بر شهرها و روند شهرنشینی، از سویی شکل‌گیری سیاست‌های فضایی در قالب سیاست‌های شهری را به یک الزام سیاست‌گذاری بدل کرده و از سویی دیگر ارجحیت ارزش مبادله‌ای شهرها (فضاهای قابل تجارت) در نظام برنامه‌ریزی شهری و به‌حاشیه‌رفتن و استحاله ارزش بهره‌وری و مصرفی آن (فضاهای اجتماعی و نمادین)، نه‌تنها عدالت فضایی را با چالش مواجه نموده، بلکه موجب مسئله‌مندشدن حق به شهر و شهروندیت شهری شده است. «در واقع، شهر به‌عنوان یک پدیده اجتماعی، اقتصادی و کالبدی تلاقی‌گاه این مسائل به‌شمار می‌رود و چگونگی ترکیب این عوامل، سیاست‌های فضایی شهری را سامان‌دهی می‌نماید، که به‌نحوی از انحاء می‌تواند به شکل‌گیری فضای شهری مطلوب و مناسب یا ایجاد فضای اجتماعی، اقتصادی و کالبدی نامناسب منتهی شود» (پرسل^۱، ۲۰۰۳). بر همین سیاق، برنامه‌ریزی توسعه شهری که نقطه‌ی شروع فرآیند مدیریت سیاسی فضاهای شهری به شمار می‌رود از اهمیت مضاعفی در جغرافیای سیاسی، برنامه‌های توسعه شهری و سیاست‌گذاری‌های شهری برخوردار است. لیکن، کم‌وکیف‌ابتداء این سیاست‌ها به‌حق شهری شهروندان و کنش‌گری آن‌ها در ساختن شهر و دموکراتیزه کردن فضاهای عمومی شهری، تجربه شهری و سیاست‌های فضایی را پروبلماتیک می‌نماید. بحث بنیادی بر این گزاره استوار است که ساختار و کالبد فضای شهری واسطه و میانجی تولید و بازتولید روابط اجتماعی در جریان زندگی شهری است. سیاست‌های فضایی شهری به‌طور کلی به دلیل پارادایم مسلط بر برنامه‌ریزی شهری در کشورهای درحال توسعه که مبتنی بر عدم مشارکت ساکنان و شهروندان در شکل‌دهی به فضاهای شهری می‌باشد، نوعی از سلب حق شهروندی را به دنبال خواهد داشت که نمودهای اجتماعی و فضایی آن را می‌توان در عدم حضور همگانی و استفاده‌ی جمعی از فضا، دسترسی‌ناپذیری به مرکز شهر، کمبود خدمات‌رسانی، عدم تعلق خاطر به جامعه‌ی شهری، خودگردانی فضایی و... مشاهده نمود (مری‌فیلد، ۲۰۱۳). این مسئله در نوع خود پذیرای بسیاری از آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی اعم از بزهکاری، طرد اجتماعی^۲، ناامنی و سطح پایین سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی و... است. بنابراین، در نوع رابطه و تعامل میان عملکردهای فضایی و تعاملات اجتماعی، مسئله این است که نظم نشانه‌شناختی و نحو فضایی^۳ حاکم بر فضاهای شهری تا چه اندازه هماهنگ و منطبق با نیاز و ظرفیت اجتماعی شهری است. مسئله‌ای که پژوهش حاضر با تکیه بر چشم‌اندازهای نظری هانری لوفور و دیوید هاروی بدان می‌پردازد مطالعه محلات فرودست شهری سنندج به‌مثابه بخشی از فضاهای شهری و متعاقباً سیاست‌های فضایی شهری‌ای است که طی یک فرایند تولید و تفکیک فضایی به شکل ویژه‌ای بر ساخت شده‌اند. به‌طور کلی، آنچه مشخصاً مفروضه این پژوهش را تشکیل می‌دهد، تولید فضای اجتماعی از

-
1. Purcell
 2. social exclusion
 3. space syntax

طریق سیاست‌های فضایی ناکارآمد شهری است که کم‌وبیش حق به شهر شهروندان را با چالش مواجه نموده و کنش متقابل فضا و مناسبات اجتماعی را در راستای افزایش نابرابری فضایی^۱ سد نموده است. امروزه چه در مقیاس جهانی و چه در سطح محلی در چارچوب نهادهای متولی شهرسازی و بهسازی شهری و... نظر و مشارکت شهروندان جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌گذاری‌های شهری در بر دارد. بر همین سیاق، بررسی این سیاست‌ها و نقد آن‌ها از منظر عدالت فضایی و اجتماعی مورد بحث و انتقاد بسیاری از محققان و جنبش‌های مدنی بوده است. علاوه بر این در بیشتر کشورهای در حال توسعه مانند ایران، ضعف برنامه‌های توسعه شهری رابطه تنگاتنگی با تمرکزگرایی اداری سیاسی داشته و اعمال این گونه سیاست‌ها با محوریت دولت مرکزی تشدیدکننده‌ی نیازها و عدم رفع آن‌ها در نواحی شهری حاشیه‌ای بوده است. مدیریت سیاسی فضا در شهرهای ایران مبتنی بر استلزامات رشد سرمایه داری و شیوه‌ای برون‌زا بوده است. به همین جهت، اغلب شهرهای ایران به صورت نامتعادل توسعه یافته‌اند و یکی از پیامدهای این مسأله رشد نامتوازن محلات و بخش‌های مختلف شهری است. تحولات اقتصادی-اجتماعی ناشی از جریان مدرنیزاسیون در چند دهه‌ی اخیر شهر سنندج، مهم‌ترین عامل توسعه‌ی شهری و سیاست‌های فضایی ناشی از آن بوده است. این توسعه شهری هم‌گام با روند رو به رشد شهرنشینی و مهاجرت‌های روستا به شهر، علاوه بر شکل‌گیری اسکان‌های غیررسمی در محدوده‌های غیرمجاز شهر، منجر به بی‌توجهی سیاست‌گذاری‌های شهری به محلات قدیمی و فرودست شهر سنندج گردیده است.

محله‌های قطارچیان، آقازمان، جورآباد و کورآباد چهار مورد از محله‌های قدیمی و فرودست شهر سنندج، در پی بی‌توجهی نهادهای متولی توسعه‌ی شهری و سیاست‌های فضایی برنامه‌ریزی و همچنین به دلیل بافت فرسوده و قدیمی، عدم سیالیت فضایی (فقدان مسیرهای ارتباطی مؤثر و دسترسی لازم به شبکه‌ی حمل و نقل)، وجود تراکم فضایی و کالبدی (تراکم ساختمانی و مسکونی)، منظر ذهنی شهری^۲ نامناسب و فقدان جلوه‌ی زیباشناختی، عدم مرکزیت فضایی (فقدان ارزش عملکردی مرکزی در مقیاس شهر)، بحران مشارکت محلی و عدم خودگردانی فضایی، فقدان تداوم فضایی (فقدان نقش عملکردی در ساختار فضایی شهر) و مشکلات و نارسائی‌های کالبدی و فضایی بسیاری که متعاقباً زمینه آسیب‌های اجتماعی و تعرض به حق به شهر مردمان و ساکنان آن را فراهم آورده است، زمینه‌ی فرودستی و انزوای اجتماعی را در بستر سیاست‌های فضایی شهری محقق نموده است. این پژوهش با مطالعه موردی سیاست‌های فضایی شهری حاکم بر محلات مذکور، در پی تأمل در باب مسئله‌ی عنوان شده و پاسخ به این سؤالات می‌باشد: سیاست‌های فضایی شهری کلی حاکم بر شهر سنندج چگونه و در طی چه فرایندی به طرد و حاشیه‌رانی محلات مذکور در قالب توسعه و برنامه‌ریزی شهری انجامیده است؟ ناکارآمدی سیاست‌های مذکور مبتنی به چه سازوکارهایی حاصل آمده و تبعات این

1. spatial inequality
2. urban mindscape

سیاست‌گذاری‌های شهری و مداخله‌های نهادی برای ساکنان محلات مذکور کدام‌اند؟ کم‌وکیف نمودهای اجتماعی عدم تحقق حق به شهر در بستر سیاست‌های فضایی شهر سنندج در محلات مورد پژوهش چگونه است و از چه طریقی نابرابری‌های فضایی را در این محلات بازتولید نموده است؟

مروری بر پیشینه پژوهش

علیزاده و لاهورپور (۱۳۸۷) در مقاله‌ی «شخصیت فضایی-کالبدی هسته‌ی تاریخی شهر سنندج» به بررسی ویژگی‌های تاریخی بافت مرکزی شهر سنندج می‌پردازند و با توسل به اسناد و داده‌های کتابخانه‌ای به این نتایج می‌رسد که ساختار اصلی شهر از مفهوم شهر-قلعه‌ها (شهر-تپه‌ها) منتج شده است. این بافت هسته، واجد ویژگی‌هایی است که در سایر شهرهای ایرانی به ندرت یافت می‌شود و چنین ویژگی‌هایی نیز به مدیریت و برنامه‌ریزی جهت ارتقاء دارند. زیاری و همکاران (۱۳۹۱) در پژوهش «ارزیابی ساختار فضایی و تدوین راهبردهای توسعه شهری شهر جدید پردیس» این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کنند که شهر مذکور با وجود برخورداری از فرصت‌های مناسب رشد و توسعه فضایی متوازن از عدم تعادل ساختار فضایی رنج می‌برد و سیاست‌هایی جهت ارتقای کیفیت زندگی شهری در آن را ارائه می‌دهند. معروفی و وحیدی (۱۳۹۴) در مقاله «فضا و تحقق‌پذیری حق شهری» به مقایسه و ارزیابی دو پروژه در تهران و پاریس بر اساس مفهوم حق شهری پرداخته‌اند و نتیجه می‌گیرند که حق شهری می‌تواند معیاری برای ارزیابی پروژه‌های شهری باشد و نیز مداخلات کالبدی تأثیری مستقیم بر حق شهری خواهد داشت. حبیبی و همکاران (۱۳۹۰) در «بررسی و تحلیل وضعیت عدالت اجتماعی در ساختار فضایی شهر سنندج»، مشخصاً در مورد میدان مطالعه این پژوهش (سنندج) به تحقیق و بررسی پرداخته‌اند. در این تحقیق، به منظور بررسی وضعیت عدالت اجتماعی در ساختار فضایی شهر سنندج، با استفاده از شاخص پراکندگی ویلیامسون و موریس، وضعیت توزیع شاخص‌های اجتماعی - اقتصادی و کالبدی در سطح نواحی ۲۱ گانه شهر سنندج بررسی شده است. در ادامه با استفاده از تحلیل‌های آماری نتایج همبستگی و رابطه‌ی بین سطح اقتصادی - اجتماعی ساکنان با میزان برخورداری از کاربری‌های خدمات شهری مورد تحلیل قرار گرفته است. بر اساس نتایجی که از این پژوهش به دست آمده، ساکنان با سطح اجتماعی - اقتصادی بالاتر از کاربری‌های خدمات شهری بهتری برخوردارند و علاوه بر این، الگوی توزیع کاربری‌های خدماتی شهری به نفع گروه‌های مرفه‌تر جامعه عمل نموده است (حبیبی و همکاران: ۱۳۹۰). همچنین بر اساس یافته‌های همین پژوهش، با وجود عدم تعادل در توزیع فضایی شاخص‌های اجتماعی - اقتصادی در بین نواحی مختلف شهری و وجود همبستگی مستقیم و معنادار بین پایگاه اجتماعی ساکنان و میزان برخورداری از خدمات شهری، در سطوح بسیار پایین توسعه‌ی کالبدی، عدالت اجتماعی در ساختار فضایی شهر سنندج به چشم نمی‌خورد.

در تحقیق مشابه دیگری از این نوع، منوچهری میان‌دوآب و همکاران (۱۳۹۱) در پژوهشی با عنوان: «شهر و عدالت اجتماعی» با روش کمی (توصیفی-تحلیلی) به مسئله توسعه فیزیکی شهرها و پاشیدگی نظام توزیع مراکز خدماتی شهری پرداخته‌اند که بر اساس مفروضه تحقیق زمینه‌ساز نابرابری اجتماعی شهروندان و محرومیت ساکنین محلات قدیمی از خدمات شهری شده است. در این پژوهش با هدف تبیین سطح کیفیت زندگی در بافت قدیم شهر میان‌دوآب و با استفاده از ۱۷ شاخص کیفیت زندگی و ارتباط آن با سرانه کاربری‌های شهری به تحلیل وضعیت محلات قدیمی شهر میان‌دوآب پرداخته شده است.

پیشینه خارجی

دان میچل (۲۰۰۳) در کتاب «حق به شهر» این امر را در راستای عدالت اجتماعی و منازعه میان فضاهای عمومی شهری مورد بررسی قرار داده و از منظر عدالت فضایی به سیاست‌های فضایی و فضاهای شهری می‌پردازد. اما نمونه‌ای از کارهای تحقیقاتی تجربی که در این زمینه انجام شده است و همچون پژوهش حاضر به مطالعه میدانی «حق به شهر» در مناطق خاصی پرداخته، می‌توان به یکی از مطالعات میدانی در ریوگرنند برزیل اشاره کرد.

کیریس ویکتوریا (۲۰۱۱) در مقاله «رنج اجتماعی و تجسم جهان از منظر انسان‌شناسی»، طی مطالعه‌ای میدانی که درباره چالش رنج کشیدن و ارتباط آن با فضای اجتماعی زندگی، در میان بومیان منطقه ریوگرنند برزیل انجام داده است، وضعیت زندگی مردم این منطقه را در ارتباط با سیاست‌های دولت در این منطقه، تحلیل سبک زندگی در ارتباط با بهداشت و سهم رنجش جمعی مورد بررسی قرار داده است. در این مطالعه، ویکتوریا با تحلیل مردم‌نگارانه‌ی پدیده‌هایی همچون دسترسی به آب لوله‌کشی سالم در این منطقه و ابعاد مختلف آن، سبک زندگی و عادات غذایی و بهداشتی مردم و ارتباط آن با سلامت عمومی و مسئله محیط زیست، سعی می‌کند ضمن ارائه‌ی یک سیمای کلی از زندگی مردم این محله در ارتباط با سیاست‌های شهرداری‌ها و دولت تحلیل کند و نتیجه‌گیری‌های مشخص و واضحی از آن داشته باشد که به بهبود زندگی و دلپذیری محله کمک می‌کند.

مبانی نظری و چارچوب مفهومی

هانری لوفور: تولید فضای اجتماعی و حق به شهر

بحث لوفور درباره‌ی فضا، مشخصاً مبتنی بر یک چرخش فضایی است که عمدتاً از جغرافیا فراتر می‌رود و با فرایندهایی همچون شهری‌شدن و جهانی‌شدن پیوند می‌خورد. این ترکیب‌بندی متفاوت از مسئله فضا- زمان، بازاندیشی در مفاهیم مرتبط با فضا را می‌طلبد و نظریه‌ی تولید فضای لوفور محصول و برابند همین بازاندیشی و پروبلماتیک کردن این مفهوم از طریق پیوند دادن آن با سرمایه‌داری و زندگی روزمره است؛ «تحلیل لوفور از تولید فضا، بر تأثیر متقابل تجربه‌ی روزمره و

برهم‌کنش‌های رخ داده در شیوه‌های تاریخی تولید، به‌ویژه سرمایه‌داری از یک سو، و توسعه‌ی تکنولوژی‌ها و دریافت از فضا (پراکتیس‌های فضایی و بازنمایی‌های فضا) از سوی دیگر استوار است. توازن پویا بین آمیزه‌های پیچیده این سه (ترکیب مؤلفه‌ها) است که فضا را تولید می‌کند» (ژلینتین، ۱۳۹۴: ۱۳۴). ایده‌ی اصلی لوفور این است که امروزه چرخشی تاریخی درون سرمایه‌داری و مناسبات سرمایه رخ داده مبنی بر اینکه تولید صرفاً در فضا رخ نمی‌دهد، بلکه خود فضا به‌واسطه‌ی پیشرفت سرمایه‌داری تولید می‌شود. به عبارت دیگر، «امروزه، تحلیل تولید نشان می‌دهد که از تولید چیزها در فضا، به تولید خود فضا گذار کرده‌ایم» (لوفور، ۱۳۹۴: ۲۵). مدعای لوفور این است که «فضای اجتماعی، تولیدی اجتماعی است» (لوفور، ۱۹۹۱: ۲۶). واقعیت اجتماعی محصول این فضای تولیدشده‌ای است که خود «هستی‌ای فی‌نفسه ندارد بلکه تولید می‌شود» (اشمیت، ۲۰۰۸: ۲۸). او با تفکیک فضاها ی اجتماعی و فیزیکی، نقش فرهنگ و شیوه‌ی زندگی را در این مفهوم بسیار پررنگ کرده و از همین زاویه شهر به‌عنوان یک فضا در ابعاد مختلف مورد واکاوی و تحلیل است. شهر دیگر فضایی برای سکونت نیست، بلکه بازتابی از جامعه و روابط اجتماعی است که روی زمین به تصویر کشیده شده است (مریفیلد، ۲۰۰۶: ۱۰۸-۱۱۱). بر اساس این نوع خوانش است که لوفور از سیاسی‌بودن فضا و سیاست فضایی سخن به‌میان می‌آورد. در واقع، به تعبیری لوفوری «سیاست فضایی وجود دارد، چراکه فضا سیاسی است» (الدن، ۱۳۹۴)؛ کم و کیف بازنمایی فضا اثراتی بر چگونگی استفاده از آن دارد و توانش‌های معارضه بر سر سلطه و کنترل بازنمایی‌های فضا، همان توانش‌های معارضه‌جویی بین طبقات و اقلشار متفاوت طبقاتی است. این تعارض‌ها بر سر فضا، خود به نوعی نمایانگر معانی و ارزش‌های متضاد است و در میانه این بحث‌ها است که «مالکیت فضا» و «حق به شهر»، مناقشه‌انگیز می‌گردد، زیرا اقتصاد سیاسی فضا نیز مبتنی بر ایده‌ی کمیابی و منازعه است و نمودیافتگی عینی و مشخص آن در سلسله‌مراتب اجتماعی بازنمایی، خود را نشان می‌دهد و قدرت به‌میانجی آن به‌نمایش درمی‌آید. لذا بیش از هر دوران دیگری، مبارزه‌ی فضایی محرز و الزامی خواهد بود.

حق به شهر آن‌طور که لوفور (۱۹۷۳) آن را صورت‌بندی می‌نماید حاکی از این مسئله است که کاربران فضای شهری (شه‌رنشینان) برای اعلام نظر و دیدگاه‌شان درباره‌ی فضا و زمان فعالیت‌هایشان در مناطق شهری، دارای حقی انکارنشده‌ی هستند (پرسل، ۲۰۰۳: ۵۱۵). وی معتقد است که حق شه‌رنشینی، حقی شه‌روندی است به معنای ابراز، مطالبه و تجدید حقوق گروهی که می‌بایست در طی تخصیص ایجاد فضاهای شهری لحاظ گردد (دیک و گیلبرت، ۲۰۰۲: ۵۷). این حق در کارهای لوفور ناشی از مقایسه و تقابلی است که میان ارزش مبادله‌ای و ارزش بهره‌وری قائل می‌گردد. لوفور شهر را به‌مثابه یک اثر هنری در نظر می‌گیرد که محصول کنشگری و نقش‌آفرینی تمامی ساکنان و کاربران شهر در یک فرآیند تاریخی-اجتماعی تولید فضا است. این حق، کنترل نخبگان اقتصادی و کارشناسان بر شهر نیست بلکه، از آن افرادی است که تصمیمات در مورد فضاهای شهری مستقیماً بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. بنابراین شه‌روندان باید بر تولید فضاهای شهری نظارت داشته باشند. پرسل (۲۰۰۳) معتقد

است که لوفور تولید فضاهای شهری را صرفاً به‌مثابه شکل‌دهی به فضاهای مادی شهر در نظر نمی‌گیرد، بلکه آن را متضمن ایجاد ضرب‌آهنگ زندگی روزانه و تولید و بازتولید روابط اجتماعی‌ای می‌داند که آن را سامان‌دهی می‌کند. بر همین سیاق، لوفور دو نوع حق اساسی را برای شهروندان و ساکنان فضاهای شهری در نظر می‌گیرد: حق تخصیص فضاهای شهری برای افزایش ارزش استفاده فضا و بهره‌وری آن که مستلزم حق زندگی، بازی، کار، بازنمایی، تشخیص‌بخشیدن در فضاهای خاص شهری است، و حق مشارکت مرکزی در تولید فضاهای شهری که نشان‌دهنده «نقش مرکزی» شهرنشینان برای دخالت در تصمیماتی است که تولید فضای شهری را منجر می‌شود (لوفور، به نقل از مک‌کان، ۲۰۰۲: ۷۸). منظور لوفور از «نقش مرکزی» ساکنین و کاربران فضا در تصمیم‌گیری، نه تنها تأکید بر نقش و حق آن‌ها در سیاست‌گذاری‌ها بلکه اهمیت و توجه به نقش فعال و راهبردی آن‌ها در شکل‌دهی و نیز سامان‌دهی جریان زندگی شهری و مناطق مرکزی می‌باشد (پرسل، ۲۰۰۳). بدین جهت است که هاروی نیز حق به شهر را نه تنها شامل دسترسی به آن چه که وجود دارد، بلکه نیازمند امکان و حقی برای بازسازی شهری به شیوه‌ای متفاوت می‌پندارد؛ «ادعای حق به شهر در این مفهومی که من معنا می‌کنم ادعای نوعی اختیار در شکل‌دادن بر فرایند زادو شد شهرها، بر شیوهایی است که شهرها ساخته و بازساخته می‌شود و انجام این کار به شیوه‌ای بنیادی و رادیکال است. شهرها از همان آغاز به وسیله‌ی تمرکز جغرافیایی و اجتماعی محصول مازاد پدید آمده‌اند. بنابراین، زادو شد شهری همواره نوعی پدیده‌ی طبقاتی بوده است، زیرا مازاد از جایی گرفته شده در حالی که کنترل مازاد در دستان اندک‌شماری قرار دارد، درست مانند الیگارشی مذهبی یا رزم‌آوران با بلندپروازی‌های امپراتورمآبانه» (هاروی، ۱۳۹۵: ۲۹-۳۰).

دیوید هاروی: شهر و عدالت فضایی

دگرسانی شهری و جذب مازاد از طریق آن مستلزم هجوم‌های مکرر به زیرساختارسازی شهری از طریق «ویرانگری خلاق» است. این کار کم‌وبیش همواره بعدی طبقاتی داشته است، زیرا این معمولاً فقرا، فرودستان، و آنانی که از قدرت سیاسی به حاشیه رانده شده‌اند هستند که قبل از هر کس و بیش از هر کس از این فرایند آسیب می‌بینند. برای دست‌یابی به جهان شهری جدیدی بر ویرانه‌های قدیم، خشونت الزامی است. بر اساس دیدگاه هاروی، چنانچه همه‌ی فرایندها به گونه‌ای فضایی تولید شده و همچنین عدالت نیز بر ساخته‌ای فضایی است، لذا هر نظریه‌ای در باب عدالت باید به شکلی ضروری دانش فضا را تولید نموده و به خدمت بگیرد. بر این اساس، این واقعیت که فضا برای نظریه‌های مربوط به عدالت در مقایسه با نظریه‌ی سیاسی بسی بنیادی‌تر تلقی می‌شود، از صراحت لازم برخوردار است» (ویلیامز، ۲۰۱۳). هاروی (۱۹۷۳) به بررسی رابطه‌ی عدالت اجتماعی و فضای طراحی شهری و سیاست‌های شهری شدن می‌پردازد. [بخش] فضایی، همچون فرایندهای به هم پیوسته‌ی اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی در شکل‌دهی و دگرگون کردن کلانشهر مشارکت دارد ... او بر بی‌عدالتی

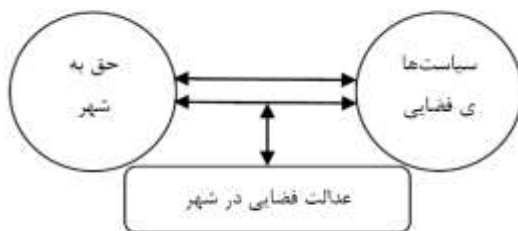
اجتماعی‌ای که فرایندهای فضایی را تولید نموده، و بر توزیع درآمد تأثیر می‌گذارد تأکید می‌کند؛ «دسترسی به بازار کار، منابع و خدمات اجتماعی، امکان موانع اجتماعی و روانی، و مجاورت به مثابه اثرات نزدیک‌بودن به برخی چیزها که مردم به طور مستقیم [بدون واسطه] از آن بهره نمی‌گیرند» (هاروی، ۱۹۷۳: ۵۷). هر دو می‌توانند هزینه‌هایی در پی داشته و بر وضعیت درآمد خانوار مؤثر باشند (قبلی: ۵۶). آن‌ها می‌توانند به خوبی در بسترهای فضایی بیرونیت^۱ اثرات منافع یا هزینه‌ها (به‌عنوان مثال یک فرودگاه با اثرات سروصدا و آلودگی، همچنین با اثرات مثبت بر بازار کار) که موقعیتشان عمیقاً تحت تأثیر تصمیم‌های سیاسی قرار می‌گیرد، مکان‌یابی و مستقر شوند» (قبلی: ۶۰). بنابراین، وی بر آن است که «شهر در نهایت حاصل نوعی نابرابری در توزیع درآمدهاست که وی آن را در نظریه‌ی معروف مازاد اقتصادی تعریف می‌کند. مازاد اقتصادی هاروی همان‌گونه که خود می‌گوید انطباقی تقریباً کامل با مفهوم مارکسی ارزش افزوده دارد. با این تفاوت که هاروی در این مازاد نه فقط موتوری برای شکل‌گیری شهرها، بلکه همچنین انگیزه و عاملی برای افزایش نابرابری‌ها و در نتیجه تنش در آن‌ها می‌بیند. در نتیجه هاروی بر آن است که شهرها در سیر تحول خود گرایشی ناگزیر به سوی ایجاد خشونت و تعارض درون خود دارند. این تعارض در آن واحد هم به دلیل نابرابری میان اقشار اجتماعی به‌وجود می‌آید و هم به دلیل نابرابری میان مناطق مختلف زیستی در اثر توسعه و توزیع نابرابر ثروت در آنها. راه چاره به عقیده‌ی هاروی تنها در ایجاد عدالت اجتماعی در شهرها از طریق تبیین و اجرای برنامه‌های توسعه‌ای و توزیع عقلانی و منطقی ثروت است» (هاروی در فکوهی، ۱۳۹۵: ۲۱۹). می‌توانیم نتیجه بگیریم که زادو شد شهری نقش مبرمی در جذب مازاد سرمایه داشته و این کار را در مقیاس جغرافیایی مردم فزاینده‌ای انجام داده اما به بهای فرایندهای رشد ویرانگری خلاق که مستلزم سلب مالکیت توده‌های شهری از هر نوع حقی بر شهر است» (هاروی، ۱۳۹۵: ۵۴).

جدول ۱: مولفه‌های حق به شهر

<p>حق مشارکت:</p> <ul style="list-style-type: none"> • کنترل فضایی • خودگردانی فضایی • کنترل اجتماعی 	<p>حق مرکزیت شهری:</p> <ul style="list-style-type: none"> • استفاده جمعی از فضا • تصرف و تملک فضا • دسترسی پذیری و سیالیت • خدمات‌رسانی اجتماعی
<p>حق شهروندی شهری:</p> <ul style="list-style-type: none"> • تعلق خاطر به جامعه شهری • خودگردانی فضایی • کنترل اجتماعی و فضایی 	<p>حق تخصیص فضا:</p> <ul style="list-style-type: none"> • دسترسی پذیری • تاریخ و حافظه شهری • تصرف فضا • سرزندگی اجتماعی

جدول ۲: نمودهای فضایی حق به شهر

<p>خودگردانی فضایی: کنترل و مدیریت فضای محله‌ها متناسب با نیازهای ساکنین، دسترسی‌پذیری، حضور و بهره‌وری یکسان از مرکزیت شهری، توازن بین مرکز شهر و محله‌ها حومه شهر از منظر عملکردی و نمادین برای ساکنین.</p>
<p>تراکم فضایی: تجمع ساختمانی، تجمع و سازگاری کاربری</p>
<p>سیالیت فضایی: تخصیص فضا به شهروندان، دسترسی آسان به مراکز شهری و بخش‌های مختلف شهر، ارجحیت ارزش کاربری فضا بر ارزش مبادله‌ای.</p>
<p>مرکزیت فضایی: کنش متقابل و مبادله اجتماعی.</p>



مدل ۱: مدل مفهومی پژوه

روش‌شناسی

روش‌شناسی این پژوهش از نوع کیفی بوده و از حیث روش نیز مردم‌نگاری نهادی مورد استفاده قرار گرفته شده است. مردم‌نگاری نهادی به‌وسیله یک امر پروبلماتیک، یعنی، تجربه‌ی روزمره‌ی افراد فعال در یک بستر نهادی جهت‌مند شده است، دیدگاه ضمنی واقع در توصیف، مربوط به گفتمانهای آکادمیکی است که در آن مشاهده‌کنندگان مشارکت کرده و اینکه توصیف‌ها برای آن‌ها تولید می‌شوند. با این وجود، مردم‌نگاری نهادی از نقطه نظر موجود در خلال روابط نهادی‌ای که خاستگاه پروبلماتیک تحقیق هستند به فعالیت می‌پردازد. یک امر پروبلماتیک در مردم‌نگاری نهادی نه مسئله‌ای است که ممکن است پاسخگو یا عضوی از گروه کنشگران به توضیح آن بپردازد، نه یک پرسش پژوهشی؛ امر پروبلماتیک «پروژه‌ی تحقیق را تنظیم می‌کند» (اسمیت، ۲۰۰۶: ۲۷۷). و بر روی این واقعیت که چگونه تجربه‌های روزمره‌ی مردم با روابط مستقر اتصال یافته و هماهنگ می‌شوند، تمرکز می‌کند. یک پروبلماتیک معمولی با تحقیق در مورد اینکه چگونه تجارب واقعیت‌هایی از زندگی روزمره «الصاق می‌شوند به، شکل می‌پذیرند به‌وسیله‌ی، و سازنده‌ی روابط نهادی تحت اکتشاف» هستند، آغاز می‌شود (دیولت و مک‌کوی، ۲۰۰۲: ۷۵۳). مردم‌نگار نهادی به‌طور معمول اکتشاف خود را از نقطه‌نظر افرادی که تجربه‌شان نقطه شروعی برای پروبلماتیک تحت بررسی فراهم می‌آورد شروع می‌کند. این امر (مردم‌نگاری نهادی) مرتبط است با آشکارسازی ابعادی از روابط نهادی که در موقعیت محلی در جریان هستند.

به طور کلی اتنوگرافی، علاوه بر این که ابزاری مناسب برای شناسایی مقوله‌های معنایی تجارب انسانی است، همچنین روش مناسبی برای نشان دادن دیدگاه‌های از پایین گروه‌های مورد مطالعه است و بینش‌های ارزنده‌ای را در برابر جهان سیاست‌گذاران و قدرت‌ها در اختیار ما قرار می‌دهد. تأکید در اتکا کردن بر بینش‌ها و روایات گروه‌های مورد مطالعه در این روش، به ماهیت رویکرد اغلب محققان انسان‌شناسی و مردم‌شناسی برمی‌گردد که این روش را به کار بسته‌اند. اغلب آن‌ها در تحقیقاتشان به رویکردهایی تفسیری دل بسته‌اند که ورود به جهان معنایی و تجارب زیسته‌ی افراد و گروه‌ها را در دستور کار تحقیقاتشان قرار داده‌اند. تلقی اصلی در اصل تفهیمی یا همان تفسیری تحقیق، آن است که کنش‌های بشری متفاوت از رفتار موضوعات فیزیکی است. بر مبنای این فرض، در واقع، کنش‌ها در جوامع انسانی شامل پاسخ‌های ساده و یا حتی پاسخ‌های یادگرفته‌شده‌ی محرک‌ها نیست؛ بلکه تفسیرهایی است که کنش‌ها در برابر آن دارند و ساختارهایی است که به آن پاسخ داده می‌شود. این رویکرد علیت‌های مکانیکی در جهان اجتماعی را انکار می‌کند و معتقد است اگر قرار است ما قادر باشیم نقش‌های انسانی را به طور مطلوب شرح دهیم، بایستی به فهمی از دیدگاه‌های فرهنگی‌ای که بر آن‌ها مبتنی هستند، دست یابیم. در این میان مردم‌نگاری نهادی افرادی را که به حاشیه رانده شده‌اند به درک مفاهیم وسیع‌تری از تجربیات خود در موقعیت‌های محلی قادر می‌سازد. این امر با نقشه‌برداری از آن نیروهای قدرتمند که از راه دور عمل می‌کنند به انجام می‌رسد که امر محلی را به

روابط فرامحلی حکمرانی، از جمله اقتصاد پیوند می‌دهد. این محصول از مردم‌نگاری نهادی یک قطعه از نقشه‌برداری اجتماعی است که می‌تواند هم به‌وسیله‌ی کسانی که به حاشیه رانده شده و هم توسط فعالان برای درک بهتر چالش و تغییر نیروهای اجتماعی قدرتمند، مورد استفاده قرار گیرد (کمپیل، ۲۰۰۰؛ فرامپتون و همکاران، ۲۰۰۶؛ اسمیت، ۱۹۸۸). هدف این روش بازسازی دانش مردم فرودست در مقابل دانش فرادست می‌باشد. این بازسازی به میانجی تجربه‌ی زیسته‌ی فرودستان و متون نهادی یا به عبارت دیگر، تلاقی کردارها و رفتارهای این افراد در محیط و زمانی خاص در مواجهه با متون نهادی و قدرت و ساختارهای مربوطه آن است. بنابراین، مردم‌نگاری نهادی روش مناسبی برای پژوهش در رابطه‌ی میان افراد با نهادهای دولتی می‌باشد؛ رهیافتی است برای پژوهش در نقش واقعیت‌های زندگی افراد در سطوح محلی در رابطه با زمینه اجتماعی-سیاسی آن‌ها. هدف آن دگرگونی سیاست‌گذاری‌ها و کردارهای محلی با برجسته‌کردن پیوند بین سیاست‌گذاری و واقعیات است. هدف مردم‌نگاری نهادی عدالت اجتماعی است (اسمیت، ۲۰۰۶).

در این روش تجربه زیسته افراد، داده‌هایی برای به پرسش کشیدن نهادهای دولتی است. مردم‌نگاری نهادی معمولاً از شیوه نمونه‌گیری فوکوس گروپ استفاده می‌کند که در آن به تجربه‌ی مردم و مصاحبه با آنها و همچنین به شرح و تفسیر نظرات آنها و توضیح موقعیت‌شان پرداخته می‌شود. «در بررسی‌های کیفی می‌توان از دو نمونه‌گیری به صورت همزمان استفاده کرد: نمونه‌گیری هدفمند و نمونه‌گیری نظری. از نمونه‌گیری هدفمند برای گزینش افراد مورد مصاحبه و از نمونه‌گیری نظری برای تشخیص افراد، تعیین محل داده‌های موردنیاز و یافتن مسیر پژوهش استفاده کرد» (محمدپور، ۱۳۹۰: ۸۹). در مرحله بعدی تحلیل تماتیک مصاحبه‌های صورت گرفته به نقد و انتقاد از متون نهادی منتج از سیاست‌گذاری‌های محلی پرداخته می‌شود. در پژوهش حاضر، با ۳۶ نفر از ساکنان محله‌ها در قالب فوکوس گروپ مصاحبه به عمل آمد و پس از موارد مذکور، مصاحبه نیمه‌ساخت یافته به اشباع نظری رسید. تقسیم‌بندی مصاحبه‌ها نیز به نسبت هر کدام از محله‌ها متفاوت بوده و به میزان مشارکت ساکنین در پژوهش بستگی داشت؛ لیکن هر کدام از مصاحبه‌های کانونی در قالب گروه‌های ۵ نفره بوده است. بخش متون نهادی و تحلیل‌های متنی به دلیل عدم دسترسی پژوهشگران به آیین‌نامه‌ها، اسناد، مدارک، دستورالعمل‌های نهادهای سیاست‌گذار به‌ویژه شهرداری و بخش عمران آن به صورت مشخص انجام نشده، لیکن به شیوه‌ای ضمنی و بر اساس نمودهای فضایی آن‌ها در محله‌های مورد پژوهش به آن‌ها پرداخته شده است.

تجزیه و تحلیل یافته‌های پژوهش

روند شکل‌گیری شهر و بخش‌بندی و تفکیک مناطق مختلف آن از نگاه دیوید هاروی و هانری لوفور بر مدار نوعی محرومیت اجتماعی^۱ و نابرابری فضایی^۲ صورت گرفته است که استلزامات انباشت سرمایه و تولید فضای انتزاعی آن را ایجاد نموده‌اند. براین اساس می‌توان گفت که در نتیجهی سیاست‌گذاری‌های معطوف به انباشت سرمایه و توسعه‌ی مصرف‌گرایی شهری، دیالکتیک فضا یعنی همگرایی و هم‌پیوندی سه عنصر اساسی فضای اجتماعی (مناسبات اجتماعی)، فضای اقتصادی (کار و فعالیت‌های انسانی) و فضای فیزیکی (کالبد شهری)، درهم‌شکسته و فضای تولید شده مبتنی بر نابرابری فضایی و ناپایداری اجتماعی پیکربندی خواهد شد. بحث از ناکارآمدی سیاست‌های فضایی شهری در نهادها و کارگزاران توسعه شهری و نیز دلایل و عوامل مؤثر بر تصمیمات ناکارآمد اتخاذشده، ما را درگیر بحث از نمودهای سیاست فضایی در محله‌های مورد مطالعه می‌کند.

مطابق آخرین آمارهای رسمی ارائه شده توسط پایگاه خبری وزرات راه و شهرسازی، مساحت شهر سنندج ۴ هزار و ۶۰۰ هکتار است که از این میزان ۱۸۲ هکتار آن بافت فرسوده‌ی تاریخی مرکز شهر، ۱۶۵/۹ هکتار بافت فرسوده‌ی میانی شهر، و ۳۲۴/۷ هکتار بافت فرسوده‌ی حاشیه‌ی شهر است. مساحت چهار ناحیه‌ی منفصل شهری هم در سنندج مجموعاً ۵۸۰ هکتار است. در کل بیش از ۱۲۰۰ هکتار بافت فرسوده در این شهر وجود دارد که بیش از ۵۰ درصد جمعیت شهر در آن ساکن هستند. به دنبال اجرای اصلاحات ارضی در سال‌های آغازین دهه‌ی چهل، ساختار اجتماعی-اقتصادی شهر سنندج همانند بسیاری از شهرهای دیگر ایران دستخوش تغییرات جدی می‌شود. شکل‌گیری اولین سکونت‌گاه‌های غیررسمی، در سال‌های ۴۵ تا ۵۵ تشکیل می‌شود و در اواخر این دوره به وضوح در ساختار کالبدی شهرها نمایان می‌شود (قرخلو و همکاران: ۱۳۸۸). سرعت مهاجرت روستائیان به شهرها، در سال‌های ۵۵ تا ۶۵ به اوج خود می‌رسد و در همین دوران است که بحران‌های سیاسی و اجتماعی نیز به اوج می‌رسند (همان). در این فاصله، مراکز استان‌ها و شهرهایی که امید بیشتری را برای کار و زندگی بهتر در روستائیان برمی‌انگیخت، بیشترین جاذبه را برای مهاجرت داشتند. در این دوره شهر سنندج نیز به عنوان مرکز استان کردستان، پذیرای موج اول مهاجرت‌ها است و نخستین مناطق حاشیه‌ای آن در این دوره شکل می‌گیرند؛ به طوری که نرخ رشد جمعیت در این شهر در فاصله‌ی سال‌های ۵۵ تا ۶۵ به ۷/۸۷ درصد می‌رسد (عزیزیان و دیگران، ۲۰۱۵: ۲). این جمعیت عظیم، با توجه به بافت و موقعیت کوهستانی شهر سنندج و محدود بودن امکان رشد، به ناچار در تپه‌ها و اطراف هسته‌ی مرکزی شهر ساکن می‌شوند. نرخ رشد ۷/۸۷ درصدی در این دوران به نرخی تکرارناشدنی در تاریخ شهر سنندج تبدیل می‌شود و از آن پس تا کنون این شهر این چنین نرخ رشدی را به خود ندیده است. محله‌های عباس‌آباد، تفتقان و کانی کوزه‌له هم در همین دوره شکل می‌گیرند

1. Social deprivation
2. Spatial inequality

(همان). روستاهای نایسر، قار، حسن‌آباد، گریزه، دوشان و آساوله سکونت‌گاه‌هایی با رنگ و بوی کشاورزی هستند که از سال‌های ۶۵ به بعد و در دور دوم مهاجرت‌ها رشد می‌کنند. تقسیم اراضی کشاورزی در واقع به دو صورت بر کالبد و ساختار فضایی شهر سنندج اثر می‌گذارد. از یک سو با تغییر ساختار اجتماعی و اقتصادی روستاهای اطراف و خود شهر سنندج، آن را به مکانی مهاجرپذیر تبدیل می‌کند و از طرف دیگر روستاهای اطراف آن را به حیات شهری و مناسبات جدید اجتماعی نزدیکتر می‌کند. به طوری که کاربری زمین در این روستاها را تغییر داده و به طور غیرمستقیم منافع عده‌ای از مالکان قدیمی اراضی را درگیر شهری شدن می‌کند. مهاجرین در این دوره اقدام به خرید زمین ارزان (شامل زمین‌های کشاورزی و باغ‌های تفکیک‌شده) به صورت قول‌نامه‌ای و ساخت منازل عمدتاً به صورت خودانگیخته و فاقد زیرساخت و با مصالح بی کیفیت، فاقد نما، متراژ پایین و به طور کلی در حد استطاعت خود کردند و به سرعت محلی برای سکونت خود در نزدیکی بازاری‌های کار آینده‌شان ساختند. بورس‌بازی مالکان و دلالتان زمین و آیش اجتماعی با هدف خارج کردن زمین‌های کشاورزی از چرخه تولید و بایر کردن آن‌ها به منظور تغییر کاربری در راستای کسب سود بیشتر در کنار عدم نظارت و کنترل ساخت و سازها در اراضی حریم شهر توسط سازمان‌های مربوط، این روند را تسریع کرد و به تدریج موجب بالا رفتن قیمت زمین (در مقیاسی کمتر به نسبت نواحی داخلی و رسمی شهر) و رونق ساخت و سازها در این مناطق شد (پایگاه خبری وزرات راه و شهرسازی: ۱۳۹۵). رونق این ساخت و سازها در سال‌های جنگ و در فاصله ۶۰ تا ۶۵ به اوج خود می‌رسد.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که چهار محله‌ی مورد بررسی بر اساس شاخص‌های کلی سنجش تحقیق به دو گروه اصلی مرکزی/فرسوده و نیمه‌مرکز/فراموش شده تقسیم می‌شوند. گروه اول (آقازمان و قطارچیان) با وجود اینکه دارای بناهای قدیمی‌تر و بافت فرسوده‌تر می‌باشد اما به واسطه‌ی نزدیکی به مرکز شهر و اهمیت اقتصادی فضایی، فرایند اعیان‌سازی^۱ در بخش‌هایی از فضای آن تحقق یافته است. البته فرایند اعیان‌سازی و در مواردی نوسازی و بهسازی، فقط در مورد بناهایی اتفاق افتاده که در محدوده‌ی مرزی این محله‌ها قرار گرفته و لذا مشکل ارتباطی و دسترسی آن‌ها به خدمات شهری تاحدی برطرف گردیده است. این گروه اول درعین نزدیکی به مرکز از نظر بافت کالبدی/فیزیکی دچار فرسودگی و ناکارآمدی شده و پایداری فضایی خود را در عرصه‌ی کالبدی از دست داده است. بخش مرکزی/فرسوده همچنین در زمینه‌ی خدمات فرهنگی و آموزشی، اجتماعی و ارتباطی از کمترین میزان خدمات موردنیاز محل برخوردار بوده که خود جابجایی‌های جمعیت را در جهت مهاجرت جمعیت فعال و برخوردار و جایگزینی جمعیت منفعل و کمتربرخوردار فراهم نموده است. بخش نیمه‌مرکزی/فراموش شده، در فرایند دوری‌گزینی و عدم دسترسی به خدمات شهری به نوعی فرآیند جداگزینی^۲ گرفتار آمده است که با خارج کردن این محلات از فضای کارآمد و پویای شهری، روند

1. gentrification

2. segregation

فرسایش و گسیختگی فضایی آن‌ها را باعث گردیده است. سیاست‌های فضایی در قالب سیاست‌گذاری‌ها و مدیریت و برنامه‌ریزی شهری در این مناطق موجب ناپایداری و گسیختگی فضایی شده و هیچگونه راهبرد کارآمدی را برای توانمندسازی جمعیت محلات و پایداری فضایی این مناطق ارائه نکرده است. بر اساس مشاهده‌های میدانی و همچنین توصیف پاسخگویان، بافت کالبدی فیزیکی ناکارآمد این محله‌ها از عمده‌ترین معضلات شهری این مناطق بوده که در سیاست‌گذاری فضایی رسمی هم هیچگونه برنامه‌ای برای بهبود و یا بازتوسعه‌ی آن‌ها پیش‌بینی نشده است. یکی از مصاحبه‌شوندگان محله آقازمان می‌گوید:

«همه‌ی این ساختمانها بیشتر از دویست سال قدمت دارن، بجز نمونه‌های کمی که تازه ساخت هستن و یا نوسازی شدن. معمولاً می‌بینیم که توی یه خونه قدیمی سه تا چهار خانوار زندگی می‌کنن، خونه‌هایی که ظرفیت یه خانواده‌ی کوچیک رو دارن. نه حیاط مناسبی، نه پلکان‌های به‌دردبخوری، هیچ پارکینگی ندارن و نمی‌تونن ماشین‌شون رو جلو خونه‌شون پارک کنن. ما خودمون چهار خانوار هستیم همه تو یه خونه قدیمی که ظرفیت شش تا هفت نفره از سر ناچاری زندگی می‌کنیم.» (مرد، ۴۰ ساله).

در این مناطق مرکزی/فرسوده علاوه بر تراکم ساختمانی و مسکونی، تراکم فضایی معضلات شهری در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و ارتباطی نیز اتفاق افتاده و فضایی ناکارآمد را از نظر کالبدی و کارکردی تولید کرده است. ناکارآمدی کالبدی در زمینه‌های تعدد مسکن ناامن و نامقاوم، دوگانگی در بافت کالبدی، عدم بهبود بافت کالبدی، عدم وحدت و پیوستگی کالبدی، ریخت و نمای نامناسب و عدم خوانایی فضای کالبدی باعث نقض و نفی آشکار نموده‌های حق به شهر خواهد شد که حقوق شهروندان را در زمینه حق تخصیص فضا و حق شهروندیت شهری را مورد تأکید قرار می‌دهد. فضای کالبدی ناپایدار و گسیخته‌ی تولیدشده، حس تعلق ساکنان این محله‌ها را به مکان از بین برده و انگیزه‌ی مشارکت و همیاری آن‌ها را برای ارتباط با مکان و تلاش برای حل مشکلات آن کاهش می‌دهد. یکی از پیامدهای مهم دیگر این فضاهای ناپایدار کالبدی، تولید نوعی ناامنی فضایی است که خانه‌های مجاور بافت‌های تخریبی و همچنین رهگذران عبوری از کنار این بناها را تهدید می‌کند. علاوه بر این، تاب‌آوری^۱ و ایمنی این بناها در برابر هرگونه سانحه‌ی طبیعی یا آتش‌سوزی به‌شدت پایین بوده و در صورت وقوع عوارض مالی و جانی گسترده‌ای را به همراه خواهد داشت. از آنجا که مطالعات جدید مفهوم تاب‌آوری را با مفهوم پایداری مرتبط می‌داند می‌توان گفت عدم تاب‌آوری بناهای محلات مورد تحقیق از یک طرف نمودی از ناپایداری توسعه‌ی شهری بوده و از طرف دیگر خود به تولید ناپایداری و گسیختگی فضای شهری کمک می‌کند. تولید فضای ناپایدار، مولفه‌های حق به شهر

و عدالت فضایی را نفی نموده و باعث تداوم و تشدید نابرابری اجتماعی در بستر نابرابری فضایی خواهد شد. مشاهدات میدانی و همچنین روایت شهروندان ساکن محله‌های مذکور حاکی از عدم کارایی و کارآمدی فضای ارتباطی و مکانیزم حمل‌ونقل در این محلات است. یکی از ابعاد اساسی پایداری فضا وجود سیستم ارتباطی کارآمد و بسترهای محیطی مناسب جهت نقل‌وانتقال و دسترسی سریع به مقاصد و منابع خدماتی و همچنین ایجاد تعامل و سیالیت در فضای اجتماعی و محیطی است. شاخص‌هایی از قبیل دسترسی همگانی به سیستم حمل‌ونقل عمومی کارآمد، وجود پیاده‌روها و معابر باکیفیت، ایمنی معابر، کیفیت پیاده‌روها برای عبور و مرور معلولین و سالمندان، روشنایی معابر، عملکردهای جاذب و مشوق پیاده‌مداری، که ابعاد اساسی یک سیستم ارتباطی کارآمد را تشکیل می‌دهند، علاوه بر کارکرد ارتباطی و رسانه‌ای می‌توانند کارکردهای مطلوبی را برای بخش‌های اقتصادی، تعاملات اجتماعی، خدمات فرهنگی و آموزشی نیز در بر داشته باشند. بافت قدیمی محله‌های مزبور و گسترش این بافت بر روی ناهمواری‌ها باعث شده که کوچه‌ها و خیابان‌های این مناطق بدون در نظر گرفتن زیرساخت‌های عبور و مرور برای وسایل نقلیه به معضلی اساسی برای ساکنان در شرایط زندگی امروزی تبدیل شود. مصاحبه‌شونده‌ای در محله قطارچیان:

«محدودیت فضای کوچه‌ها و خیابونا، حرکت ماشین و رفت و آمد رو سخت کرده. اگه یه ماشین رد بشه جایی برای رد شدن حتی یه بچه هم نمی‌مونه. آسفالت کوچه‌ها و معابر خیلی قدیمی و فرسوده‌ست. خونه‌ها هیچکدوم حاضر به عقب‌نشینی نیستن و هرکدوم هم سرعت‌گیر و دست‌انداز برای خودشون گذاشتن» (زن، ۴۵ ساله).

در همین رابطه مصاحبه‌شونده‌ای در جورآباد گفت:

«از بیشتر کوچه‌ها و معابر ماشین نمی‌تونه رد بشه. این خیابون هم مایه دردسر ما شده. ماشین‌ها به‌عنوان کمربندی ازش استفاده می‌کنن و رفت و آمدشون اینجا رو برای ساکنین ناامن کرده. باید همیشه مواظب بچه‌هامون باشیم که موقع بازی ماشین زیرشون نگیره. این خیابون هم پر چاله چوله‌ست. ترافیک و گردوخاک و سروصدا زندگی رو برامون جروم کرده» (زن، ۳۸ ساله).

مصاحبه‌شونده‌ای در کورآباد:

«کوچه‌ها زیرساخت درست و حسابی ندارن، هیچ آب‌رویی نیست که وقت بارون میاد آب اینجا جمع نشه. بارها شده مواقعی که بارون اومده خونه‌ها پر آب شده. خونه‌هایی بودن که با بارندگی نشت کردن و تخریب شدن، خونه‌هایی هم بودن که توی یه سال حداقل ۱۰ سانتیمتر نشت داشتن» (مرد، ۵۵ ساله).

ناهمواری و وجود گودال در معابر، نبود جدول‌بندی مناسب، نبود آسفالت در معابر، تجمع و انباشت زباله، آب‌گرفتگی معابر در هنگام بارندگی، عدم روشنایی معابر، کوچه‌های تنگ و پرپیچ‌وخم و... باعث شده که سهولت کاربرد، خوانایی و نفوذ و همچنین نظارت عمومی بر این معابر از بین رفته

و علاوه بر ایجاد معضلات ارتباطی و دسترس‌پذیری، امنیت فضایی معابر تا حد زیادی کاهش یابد و محل مناسبی برای رشد آسیب‌های اجتماعی باشد. اغلب مصاحبه‌شوندگان به این مسئله اشاره می‌کردند که این معابر تنگ و تاریک که خارج از دسترسی و نظارت نیروهای انتظامی قرار دارد به پناهگاه امنی برای رفت‌وآمد افراد معتاد و انجام عمل تزریق و یا مصرف مواد مبدل شده است. مصاحبه‌شونده‌ای در جورآباد:

«آره، خیلی زیادن ... شباً تو کوچه‌های اینجا دور هم جمع می‌شن و مواد می‌کشن، اینجا موادفروشم زیاد داره» (مرد، ۱۸ ساله).

در همین رابطه، یکی از مصاحبه‌شوندگان در آقازمان می‌گوید:

«شباً تو کوچه‌ها تنگ و خلوت اینجا شروع می‌کنن به کارشون، اگه نگاه کنین تو بعضی از کوچه‌ها اثرات سرنگ و تزریق‌اشونو می‌بینید، زن و بچه‌هامون می‌ترسن شباً یا دم‌غروب جایی برن از دست اینا» (مرد، ۳۵ ساله).

بر اساس نمودهای فضایی حق به شهر، سیالیت فضا به معنای تخصیص فضا به شهروندان، دسترسی آسان به مراکز شهری و بخش‌های مختلف شهر، ارجحیت ارزش کاربری فضا بر ارزش مبادله‌ای از ضروریات اساسی دستیابی شهروندان به برابری و عدالت فضایی است. بر این اساس کاربران فضا در محلات مذکور نه تنها از دسترسی آسان به شبکه‌ی کارای حمل‌ونقل و خدمات مورد نیاز خود محروم مانده‌اند بلکه در حصار گروه‌ها و افراد آسیب‌زا گیر افتاده و آرامش و آسایشی در قبال امنیت و سلامتی کودکان و زنان و جوانان نمی‌نمایند. در واقع، حق به شهر، حق شهروندان مبتنی بر اشتراک مسکونتگاه است که به معنای بیان، مطالبه و تجدید حقوق گروهی است که می‌بایست در طی تخصیص و ایجاد فضاهایی در شهر لحاظ گردد. امری که در میدان مورد مطالعه پژوهش به‌وضوح در استحاله قرار گرفته است. یکی از ساکنان محله آقازمان اینگونه اذعان می‌نماید:

«بارها برای بیان خواسته‌های خود، کمبودهای محله همچون فرسوده‌بودن بافت خانه و تعمیر آنها، تنگی کوچه‌ها، کمبود امکانات آموزشی و بهداشتی، سنگ‌فرش کوچه‌ها و معابر و... به شهرداری رفتیم ولی جوابی نگرفتیم. آن‌ها به این محله توجه نمی‌کنند ... اصلاً می‌خوان همه اینجا رو خالی کنیم و بعدش طرح شهری خودشونو اجرا کنن» (مرد، ۳۲ ساله).

و همچنین در محله جورآباد:

«ما به عمران شهرداری در مورد مشکلات محله مثل آسفالت و بافت فرسوده نامه نوشتیم اما اعتنایی نشده. نیومدن بازدید بکنن بازدیدی که مثلاً سالیان ساله این کوچه فلان معضالش حل نشده. ما بین خودمون تاحدی همکاری می‌کنیم ولی متاسفانه عامل اصلی که شهرداری باشه و توانایی حل مشکل رو داره اقدام نکرده» (مرد، ۳۹ ساله).

فضا به قول لوفور و هاروی فقط در ابعاد فیزیکی و ریختاری تجسد نمی‌یابد بلکه بازنمایی‌های فضایی و فضاهای بازنمایی نیز عرصه‌هایی هستند که اقتصاد فضا و ساحت‌های چندگانه‌ی آن را محقق می‌سازند. پدیده‌ای را که ما در محله‌های مورد بررسی تحت عنوان فضای ناپایدار یا افت شهری مشاهده می‌کنیم تحت تأثیر جریان‌های بازنمایی‌کننده‌ی فضا و سیاست‌های فضایی بر ساخت یافته و در پیوند همه‌جانبه‌ای با اقتصاد سیاسی شهری پیکربندی شده است. گسیختگی فضا که منجر به ناپایداری اجتماعی و نابرابری فضایی می‌شود پیامدهای مخربی برای پیوندها و سرمایه‌ی اجتماعی محلات به همراه داشته است. در برشمردن علل ناپایداری اجتماعی علاوه بر دلایل اقتصادی، فرهنگی و حقوقی به دلایل فضایی نیز در قالب سیاست‌های مدیریت فضا (سیاست نظام مدیریتی در سطح کلان و خرد، فضای دسترسی به امکانات و خدمات) و مدیریت مکان (موقعیت جغرافیایی شهر و محل زندگی، منشأ مکانی ساکنان) نیز اشاره شده است. یافته‌ها نشان از آن دارد که بافت جمعیتی و فرهنگی سنتی این محلات در اثر مهاجرت و جابجایی‌های جمعیتی از بین رفته و روابط اجتماعی نوینی نیز جایگزین نشده است. این پدیده‌ی آنومیک باعث شده است که سرمایه‌ی اجتماعی این جوامع که مبنایی اساسی برای مشارکت و همبستگی گروهی افراد محل می‌باشد؛ تضعیف شده و افت فضایی و کالبدی همگام با ناپایداری اجتماعی و افزایش آسیب‌های رفتاری توسعه یابد. گسیختگی فضایی و عدم وجود حس تعلق افراد محل نسبت به فضای محله عاملی اساسی در پدید آمدن احساس ناتوانی این افراد در کنترل محیط زندگی خود می‌باشد. مردم این محلات علاوه بر اینکه اعتماد درون گروهی خود را نسبت به یکدیگر از دست داده‌اند نسبت به نهادهای ذیربط از قبیل مقامات شهرداری و شورای شهر بی‌اعتماد شده و حس همکاری و مشارکت در امور شهری را تا حد زیادی از دست داده‌اند. در این مورد یکی از ساکنان محله کورآباد می‌گوید:

«قبلاً مردم همه به هم اعتماد داشتن و همکاری می‌کردن، حالا این اعتماد و همکاری از

بین رفته و هیچکس حاضر نیست برای رفع مشکلات محله مایه بذاره» (زن، ۳۰ ساله).

یکی از نمودهای فضایی حق به شهر از نظر لوفور مرکزیت فضایی است که بر اساس آن کنش متقابل و مبادله اجتماعی ساکنان محل با دیگر محله‌ها و بخش‌های شهر ادامه یافته و در بستر نوعی تداوم فضایی از ایجاد انزوای اجتماعی و جداگرنی فضایی جلوگیری می‌نماید. همچنین بر اساس یکی دیگر از نمودهای فضایی آموزه‌های لوفور که خودگردانی فضا نامیده می‌شود می‌توان گفت بحرانی در زمینه کنترل محیط و قدرت مدیریت آن از طرف جوامع ساکن این محلات قابل مشاهده می‌باشد. خودگردانی فضا که کنترل و مدیریت فضای محله‌ها متناسب با نیازهای ساکنین، دسترسی‌پذیری، حضور و بهره‌وری یکسان از مرکزیت شهری، توازن بین مرکز شهر و محله‌ها حومه شهر از منظر عملگری و نمادین برای ساکنین را شامل می‌شود هیچ نمودی در این محله‌های جدا افتاده و منزوی نداشته و بر این اساس حق مشارکت افراد در زمینه‌ی کنترل فضایی، خودگردانی فضایی و کنترل اجتماعی پایمال می‌شود.

از طرفی ضعف جدی خدمات فرهنگی و آموزشی در این مناطق از قبیل عدم وجود مراکز ورزشی و تفریحی، مراکز گذران اوقات فراغت، دکه‌ها و کیوسک‌های مطبوعاتی، کتابفروشی و کتابخانه‌ها، مؤسسات آموزشی دولتی و غیر دولتی و همچنین NGOها و تشکلهای مردمی باعث شده است که مشکلات و معضلات شهری هیچ متصدی رسمی و غیررسمی نداشته و هیچ نهاد یا تشکلی در این زمینه پاسخگو و مسئولیت‌پذیر نباشد. فقدان نهادهای مردمی و واسط در این محله‌ها، شکاف بین مردم و محیط از طرفی و مردم و نهادهای سیاست‌گذار از طرف دیگر را افزایش داده و انزوای اجتماعی افراد را تحقق می‌بخشد.

اجتماع ساکن در محله‌های ناکارآمد مورد مطالعه به واسطه‌ی عدم توانایی کنترل کاربری‌های زمین که از طرف سرمایه‌داران و نخبگان سیاسی و اقتصادی به انحصار کشیده شده‌اند، توان خودگردانی و کنترل بر محیط خود را از دست داده و از این طریق از حق مشارکت مؤثر و کارا بی‌بهره شده‌اند. از طرف دیگر فضاهای عمومی شهری و شبکه‌ی خدمات شهری باکیفیت، از دسترس ساکنان این محله‌ها خارج بوده، که خود ناقض حق به شهر و دسترسی به فضای شهری در شکلی برابر و همسان می‌باشد. جداگزینی و افت فضایی این محلات به واسطه‌ی تمایز فضایی و کارکردی حق مرکزیت و مرکزبودگی را از این محلات سلب نموده که خود عاملی اساسی در ایجاد ناپایداری شهری و گسیختگی اجتماعی خواهد بود. تمامی این وضعیت‌های فضایی که می‌توان آن‌ها را گسیختگی فضایی و ناپایداری فضا نامید توسط سیاست‌های کارگزاران و متولیان برنامه‌ریزی شهری و در راستای منافع صاحبان سرمایه و قدرت حاصل آمده است. لذا برای پی‌بردن به گفتمان سیاست‌گذارانه‌ی مهندسين و کنترل‌کنندگان فضا چندان نیازی به بررسی اسناد، آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های اداری و رسمی در باب شهرسازی و برنامه‌ریزی شهری نیست؛ چراکه به قول هاروی شهر بازتولیدکننده روابط اجتماعی قدرت و نشانه‌گذاری قدرت در فضا می‌باشد. بی‌عدالتی فضایی و نابرابری اجتماعی، توسط معماری اقتدار و اقتصاد سیاسی شهر حاصل آمده است و لذا بافت ناکارآمد و افت شهری این محله‌های به‌حاشیه رانده شده تجس و تجسد سیاست‌های فضایی شهری می‌باشند. یکی از مصاحبه‌شوندگان محله آقازمان می‌گوید:

«تو این محله که وسعتش تقریباً ۳ تا ۴ هزار متره حتی یک نانوآخانه وجود نداره. یه کتابخونه اصلاً وجود نداره. این اطراف مدرسه وجود نداره. تنها یک پارکینگ اینجا هست که قبلاً مدرسه بود و حالا شده پارکینگ خیابونا و ماشینای خارج محله. هیچ نفعی به حال ما نداره» (مرد، ۵۹ ساله).

در ارتباط با پیوند اساسی سیاست‌های فضایی بکارگرفته‌شده در مورد محلات مورد مطالعه و فضای آن‌ها می‌توان گفت که فضاهای ناکارآمد و افت شهری تحقق یافته در مناطق مذکور خود دلیلی واضح و مبرهن بر ناکارآمدی سیاست‌های مقابله با آسیب‌های به وجود آمده می‌باشد. هیچ فضایی بدون پشتوانه‌ی سیاست‌های فضایی تولید نمی‌شود و لذا به گونه‌ای اکتشافی می‌توان عوامل ناکارآمدی

سیاست‌های فضایی مورد اشاره را از بطن مسائل و معضلات این محله‌های فرسوده و طردشده استخراج نمود. سیاست‌های فضایی بکارگرفته‌شده مطابق و هم‌ارز با اقتصاد سیاسی شهر طراحی شده است که در واقع در پیوند با جریان انباشت سرمایه و نابرابری فضایی می‌باشد و این به نوبه‌ی خود اقتصادی فضایی را به بار می‌آورد که برحسب دسترسی، طرد و کنترل تنظیم شده است. بر همین اساس هاروی این جریان را شهری‌شدن بی‌عدالتی نظام‌مند^۱ می‌نامد و معتقد است که حاکمیت این روند در شهر باعث می‌شود که الگوهای نابرابری اقتصادی و فرهنگی بازتولید شود. سیاست‌های ناکارآمد فضایی شهر سنج امکانات و خدمات رفاهی بیشینه را به سمت فضاهاى برخوردار و مرزبندی‌شده با فضاهاى طردشده هدایت نموده و معضلات و تنش‌های درونی این فضاها را به حوزه‌های خارج از خود سرشکن می‌نماید. به طوری که می‌توان گفت در نتیجه‌ی این سیاست‌ها، با پدیده‌ای تحت عنوان فضایی‌شدن مسائل شهری مواجه می‌باشیم که طی آن، معضلات و چالش‌های شهری در فضای محلات مورد مطالعه تراکم یافته و براساس آن به حاشیه‌نشین‌سازی فضایی و اجتماعی دچار می‌گردند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش سعی بر آن بود که با توسل و وامداری به ایده‌های لوفور و هاروی در پیوند با سیاست شهری و حق به شهر، به نقد و بررسی سیاست‌های فضایی شهری و کارگزاران آن در شهر و بویژه در ارتباط با بافت‌ها و محله‌های قدیمی شهر سنج پرداخته شود. فرض ما بر این بود که محله‌های مورد پژوهش طی روندها و فرآیندهای ساختاری ناشی از مدرنیزاسیون شهری در طول چند دهه از توسعه شهری و برنامه‌ریزی‌های گاه‌نادرست دچار طرد و به‌حاشیه‌راندگی از توسعه و طرح‌های مدیریت شهری گشته‌اند. نموده‌های فضایی این قسم از سیاست‌های فضایی را پیشتر به بحث و بررسی گذاشتیم و با استفاده از مفهوم انتقادی «حق به شهر» بر ناکارآمدی آنها صحنه نهادیم. سیاست‌های فضایی شهری به‌گونه‌ای اجرا و عملیاتی می‌شود که شکل ویژه‌ای از کوررنگی فضایی^۲ بر آن حاکم می‌باشد بدین معنی که جهت‌گیری توسعه‌ی شهری بدون توجه به تمایزات فضایی و پتانسیل‌های متفاوت مناطق مختلف شهری صورت گرفته و این باعث می‌شود که این سیاست‌ها و جهت‌گیری‌ها نه تنها تغییری در وضع محلات دچار افت شهری و نابرابری فضایی موجود نداشته باشد بلکه خود عاملی در راستای ایجاد شکاف بیشتر و جداگزینه‌ی تبعیض‌آمیز این مناطق در مقایسه با بخش‌های دیگر شهر گردد. فضای محسوس این محلات به‌حاشیه‌راندگی‌شده تحت سلطه‌ی سیاست‌گذاری‌های فضایی یا همان بازنمایی‌های فضا قرار گرفته که به‌وسیله برنامه‌ریزان، معماران و طراحان شهری، ارزش‌گذاری و کمی‌سازی می‌شوند و اجرای هر طرحی در این محیط‌ها در راستای کنترل و اداره‌ی فضا برای

1. urbanization of injustice
2. Spatial blindness

حمایت و مشروعیت‌بخشی به شیوه‌های عمل دولت و سرمایه می‌باشد. فضای زیسته^۱ و فضای تحمل‌شده^۲ کاربران فضا در این محلات، تجربه‌ی واقعیت زیسته‌ی این مکان‌ها را به واسطه‌ی تصاویر، تخیلات، نمادها و تجربه می‌کنند. اما این تجربه‌های زیسته که حاوی عناصری رهایی‌بخش و انتقادی نیز می‌باشند با تفکیک و جداسازی از پراکسیس‌های فضایی و فضاها درک شده، تحت سیطره‌ی فضاها انتزاعی قرار گرفته و به‌عنوان فضایی ناکارآمد و کلایبی‌شده تولید می‌شوند. نابرابری‌های فضایی و تداوم پایمال‌شدن حق به شهر شهروندان و کاربران فضاها محلات طرد شده ضرورت بازنگری در سیاست‌های مزبور و ارائه‌ی سیاست‌های جایگزین را ایجاب می‌کند. بدون شک بدون ارائه‌ی سیاست‌های بدیلی که بتواند کوری فضایی را به بصیرت فضایی تبدیل نموده و از تقلیل کلیت و یکپارچگی شهری به ماکت و فضایی انتزاعی برای کنترل و ایزه‌سازی شهروندان جلوگیری نماید، فرایند تولید فضای شهری در چارچوب نابرابری فضایی و سیاست‌های مبتنی بر بی‌عدالتی فضایی تداوم خواهد یافت.

منابع

- پایگاه خبری وزارت راه و شهرسازی: ۱۳۹۷.
- حبیبی، کیومرث؛ علیزاده، هوشمند؛ مرادی مسیحی، آراز؛ ولدبیگی، سیروان و وفاپی، ساسان. (۱۳۹۰). بررسی و تحلیل وضعیت عدالت اجتماعی در ساختار فضایی شهر سنندج. *دوفصلنامه آرمان شهر*. ۷، ۱۰۳-۱۱۲.
- ال‌دن، استوارت. (۱۳۹۴). *سیاست فضا وجود دارد، زیرا فضا سیاسی است*. در *درآمدی بر تولید فضا*. ترجمه آیدین ترکمه، تهران: نشر تیسرا.
- زیاری، کرمان‌الله؛ پرهیز، فریاد و مهدنژاد، حافظ. (۱۳۹۱). *مبانی و تکنیک‌های برنامه‌ریزی شهری*. چاپهار: نشر دانشگاه بین‌المللی چاپهار.
- ژلینتین، آندری. (۱۳۹۴). *تولید فضای هانری لوفور*. در *درآمدی بر تولید فضا*. ترجمه آیدین ترکمه، تهران: انتشارات تیسرا.
- عزیزیان، محمدصادق؛ عامی، بهمن؛ شریعتی، یوسف و فیضی، ادیب. (۱۳۹۴). بررسی و تحلیل تأثیر حاشیه‌نشینی بر معماری و فضاها شهری؛ مطالعه‌ی موردی شهر سنندج. *کنفرانس بین‌المللی معماری، شهرسازی، عمران، هنر و محیط زیست؛ افق‌های آینده، نگاه به گذشته*. تهران: دبیرخانه‌ی دائمی کنفرانس.
- علیزاده، هوشمند و لاهورپور، سیروان. (۱۳۸۷). *شخصیت فضایی-کالبدی هسته تاریخی شهر سنندج*. نامه معماری و شهرسازی، ۲ (۲)، ۵۷-۶۹.

1. Lived space
2. endured space

- قرخلو، مهدی؛ عبدی ینگگی‌کند، ناصح و زنگنه شهرکی، سعید. (۱۳۸۸). تحلیل سطح پایداری شهری در سکونت‌گاه‌های غیررسمی؛ مطالعه‌ی موردی شهر سنندج. *نشریه‌ی پژوهش‌های جغرافیایی انسانی*، ۶۹، ۱-۱۶.
- لوفور، هانری. (۱۳۹۴). *فضا، فرآورده اجتماعی و ارزش مصرفی*. در *درآمدی بر تولید فضا*. ترجمه آیدین ترکمه، تهران: نشر تیسرا.
- محمدپور، احمد. (۱۳۹۰). *روش تحقیق کیفی: ضد روش ۲*. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- مشاور فرافزا. (۱۳۷۲). *طرح تفصیلی شهر سنندج*.
- مشاورین تدبیر شهر. (۱۳۸۵). *طرح توسعه و عمران شهر سنندج*.
- معروفی، حسین و وحیدی برجی، گلдіس. (۱۳۹۴). *فضا و تحقق‌پذیری حق شهری: شناسایی مؤلفه‌های فضایی برآمده از حق شهری به منظور تحلیل و ارزیابی پروژه نواب در تهران و لا دفانس در پاریس*. *فصلنامه مطالعات شهری*، ۴(۱۶)، ۵-۱۴.
- حاتمی‌نژاد، حسین؛ منوچهری میان‌دوآب، ایوب؛ بهارلو، ایمان؛ ابراهیم‌پور، احد و حاتمی‌نژاد، حجت. (۱۳۹۱)، *شهر و عدالت اجتماعی: تحلیلی بر نابرابری‌های محله‌ای (مطالعه موردی محله‌های قدیمی شهر میان‌دوآب)*. *فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی انسانی*، ۸۰، ۴۱-۶۳.
- هاروی، دیوید. (۱۳۹۵). *عدالت اجتماعی و شهر*. ترجمه محمدرضا حائری. تهران: سازمان فناوری اطلاعات و ارتباطات شهرداری تهران.

- DeVault, M. L., & McCoy, L. (2006). Institutional ethnography: Using interviews to investigate ruling relations. *Institutional ethnography as practice*, 15, 44.
- Dikeç, M., & Gilbert, L. (2002). Right to the city: homage or a new societal ethics? *Capitalism Nature Socialism*, 13(2), 58-74.
- Harvey, D. (1973). *Social Justice and the City*. Edward Arnold, London.
- Lefebvre, H. (1973). *Everyday Life in the Modern World*. London: Allen Lane the Penguin Press.
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space*. Oxford: Blackwell.
- Mc Cann, E. J. (2002). Space, citizenship, and the right to the city: a brief overview. *Geojournal*, 58: 77-78.
- Merrifield, A. (2006). *Henri Lefebvre: A Critical Introduction*. London & New York: Taylor & Francis Group.
- Merrifield, A. (2013). *The Politics of the Encounter: Urban Theory and Protest under Planetary Urbanization*. Athens, GA: The University of Georgia Press.
- Mitchell, D. (2003). *The Right to the City: Social Justice and the Fight for Public Space*. Guilford: New York.
- Purcell, M. (2003). Citizenship and the right to the global city: reimagining the capitalist world order. *International Journal of Urban and Regional Research*, 27(3): 564-90.

-
- Schmidt, C. (2008). *Henri Lefebvre Theory of the production of Space: Towards a Three-dimensional Dialectic in Space, Difference, and Everyday life*. London, Routledge.
- Smith, D. (2006). *Institutional Ethnography: A Sociology for People*. Altamira Press.
- Victoria, C. (2011). Social suffering and the embodiment of the world: contributions from anthropology. *Rev Eletrôn Comun Inform Inov Saúde [Internet]*, 5(4), 1-17.

Urban Spatial Policies and the Right to the City: Institutional Ethnography of subalterns Urban Neighborhoods

(Case study: Old neighborhoods of Aghazman, Qatarchian, Jurabad and Korabad in Sanandaj)

Masoud Binandeh¹ Jahangir Mahmoudi² Ali Sanaei³

The study of the urban suburbs of Sanandaj as part of urban spaces that have been specially constructed during a process of production and spatial separation. In general, what specifically constitutes the premise of this study is the production of social space through inefficient urban spatial policies that have more or less challenged citizens' right to a city. Institutional ethnography method has been used to collect data. Accordingly, 5 residents of the studied neighborhoods of Sanandaj have been interviewed and an attempt has been made to extract fundamental themes and categories in relation to spatial policies and the right to the city. The results of the research show that the spatial manifestations of urban policy-making, including lack of spatial fluidity, lack of spatial centrality, lack of spatial self-government, etc., deprive citizens of their right to the city and pose a problem for spatial justice. These spatial inequalities and the continuing violation of the right to the city of citizens and users of spaces in excluded neighborhoods necessitate a review of these policies and the introduction of alternative policies. Policies that, by relying on the right of citizens to the city and their right of residence, prevent the reduction of totality and urban integration to a model and abstract space for control and objectification of citizens and the process of urban space production in order to achieve spatial justice.

Keywords: Worn texture, improvment and reconstruction, the poor, right to the city

1. Ph. D of Sociology, Kurdistan Studies Institute Researcher, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran

2. Master of Sociology, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran

3. Master of Sociology, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran